

# بی احساس، بدگمان، افسرده Clive Owen

## کتاب پی.دی. جیمز و ارتباطش با فرزندان آدم:

«کتاب را نمی‌شناختم و آن را بعداً خواندم. مثل بقیه موارد اقتباس است، کتاب نقطه عزیمت است و الهام‌بخش فیلم. اما بعد آلفونسو خیلی ایده‌های دیگر هم داشت که می‌خواست مطرح کند. به نظرم آلفونسو در مورد این فیلم خیلی هوشمندانه عمل کرد. او از فیلمی که درباره‌ی سی سال دیگر است استفاده کرد تا درباره‌ی نگرانی‌ها، دغدغه‌ها و ترس‌های امروز همه‌ی ما حرف بزند. بدجوری هم به آینده مربوط است چون او رو به آینده دارد و می‌گوید: «اگر دقت نکنیم، به همین جا می‌رسیم.»

فکر نکنم فیلم آینده‌گرا باشد. اگر به صحنه افتتاحیه نگاه کنید شخصیت من وارد کافه می‌شود، می‌رود بیرون و بمبی منفجر می‌شود. این همان دنیایی است که تویش زندگی می‌کنیم. آینده نیست. اصلاً هم اغراق‌آمیز نیست. توی فیلم تصاویر بی‌پایانی هست که کاملاً برای ما آشناست. معلوم است که آن را دورتر از زمان حال دیده ولی اصلاً تخیلی نیست.

## فیلم برداری با برداشت‌های بلند:

اوون اخیراً درگیر فیلم‌هایی بوده که تکنیک‌های خاصی را به کار برده‌اند، و می‌گوید همیشه آگاه است که پشت صحنه چه خبر است. «این از آن چیزهایی است که همیشه از لذت می‌برم. عاشق مشارکت‌داشتن در چنین نماهائی هستم که در فرزندان آدم می‌بینیم، چون جوهر فیلمسازی همین است. اگر صرف حضور یک کارگردان بزرگ، یک فیلم‌نامه‌ی بزرگ و بازیگران بزرگ تضمین می‌کرد که فیلمی بزرگ ساخته شود قضیه آسان بود، اما این طور نیست. هیچ قاعده و قانونی وجود ندارد. چیزهای ناپیدایی هست و رای اراده‌ی تک‌تک افراد که باعث می‌شود فیلمی خوب دربیاید و فیلمی نه، و وقتی درگیر ساخت چنین سکانس‌های بلند جاه‌طلبانه‌ای می‌شوی، یک کار دسته‌جمعی واقعی به وجود می‌آید. همه مجبورند تمام تلاش‌شان را بکنند تا آن اتفاق بیفتد. مسئولیت کار هم دسته‌جمعی است.

به یادماندنی‌ترین خاطره از فیلم برایم این بود که توی آن سکانس‌ها چه رابطه‌ی نزدیکی بایستی با فیلم‌بردار برقرار می‌کردم. باید مدتی طولانی تمرین می‌کردیم که خیلی سخت بود. اما بعد وقتی موقع فیلم‌برداری شد، انگار باید بدوید و آن را می‌گرفتیم. اصل ماجرا هم ریتم بود. اگر کمی چیزی را کش می‌دادی، همه چیز چیده‌شده به‌نظر می‌رسید. مثل این بود که بگوییم «آها آن‌جا ایستاد تا از روی شان‌اش آن تانک را ببینیم.» حسابی کار کردیم که چه چیزهایی را باید ببینیم و





از چه چیزهایی سریع‌تر بگذریم.

این سکانس‌ها آدم را به هیجان می‌آورد، چون تکرارشان بسیار دشوار بود. سکانس‌هایی که چهارپنج ساعت تدارک‌شان طول می‌کشید، درست‌درآمدن‌شان شبیه معجزه بود. فکر می‌کنم برخی از صحنه‌های این فیلم به لحاظ تکنیکی شگفت‌انگیز است. فیلم‌بردار بیش‌تر فیلم را با دوربین روی دست گرفت که کار بسیار شاقی بود.»

### در پشت صحنه نماهای بلند چه می‌گذشت؟

اوون می‌گوید کوآرون همه جزئیات را تمرین و طراحی می‌کرد و بعد می‌گذاشت ببیند چه پیش می‌آید. «اگر اشتباهی در اول کار می‌شد همه چیز به هم می‌خورد. فایده نداشت که نما را ادامه بدهیم و آن طرف خیابان ساختمانی را خراب کنیم، چون به‌وضوح چیزهایی از دست می‌رفت. همه چیز را دقیقاً تمرین می‌کردم، ولی آلفونسو خونسرد بود و همه چیز را واگذار می‌کرد به جورج، متصدی دوربین و ما که گلیم خودمان را از آب بکشیم بیرون.

سر یکی از نماها آلفونسو نگران خونی بود که پاشیده شد به دوربین امانوئل لویزکی گفت: «ولی این برداشت فوق‌العاده است.» و همه ما به این نتیجه رسیدیم که همین‌طور است. و آلفونسو تصمیم گرفت از همان برداشت استفاده کند.

### کار کردن با کلر هوب آشتی تازه‌وارد:

بازیگری فوق‌العاده باهوش و دوست‌داشتنی است، و مسئله این بود که در آن فضا احساس راحتی بکنند، چون او زیاد فیلم بازی نکرده بود و این فیلم بزرگ و جاه‌طلبانه‌ای بود. لزومی نداشت درباره‌اش صحبت کنیم، ولی همه حواس‌شان بود کاری کنند که او با اعتماد به نفس و راحت باشد. منظورم این است که بازیگران وقتی بهترین بازی‌شان را انجام می‌دهند که با اعتماد به نفس‌اند.

هم‌بازی‌بودن با او خیلی خوشایند بود. انتخاب بازیگران فوق‌العاده بود. فکر می‌کنم آلفانسو کارگردان تصویربرداری‌ست و بهترین آدم را برای این نقش انتخاب کرد.

### چه چیزی آلفونسو کوآرون را به عنوان فیلمساز شاخص می‌کند:

«من هوادار آلفونسو بودم و حالا هم هستم بیش‌تر از قبل و در صدر لیست

کارگردان‌هایی که عاشق کار کردن با آن‌ها هستم قرار دارد. فکر می‌کنم حتی فیلم‌هایی از او که پرفروش نبوده‌اند، خیلی خاص هستند. او بسیار اوربژینال و با استعداد است.

وقتی برای بار اول فیلم‌نامه را برای من فرستاد، در مورد نقش مطمئن نبودم. نمی‌دانستم چرا می‌خواهد این نقش را من بازی کنم. نقش اول غیرمتعارفی بود. اگر فیلم‌نامه را بخوانید، او در همه صحنه‌ها حضور دارد ولی از آن نقش‌هایی نیست که بازیگر قدرت مانور داشته باشد. معنی‌اش این است که خودت را قربانی تصویر آلفونسو کنی و مانعی برای دیدن آن نباشی. اما وقتی به دیدن‌اش رفتم و با او حرف زدم فهمیدم آدم بسیار جالبی‌ست. او تصور کلی‌اش از فیلم را برایم تعریف کرد. وقتی حضورم قطعی شد اولین چیزی که به‌ام گفت این بود: «این بخش کار برایم جذاب است، یعنی کار با بازیگران. عاشق این نوع همکاری‌ام. ما این فیلم را با هم می‌سازیم.» و سر حرفش هم ایستاد.

جلوچلو قراردادام را امضا کردم. سر فیلم‌های دیگری بودم، ولی مدام با آن‌ها در تماس بودم. به محض این که وقت آزاد پیدا می‌کردم چند هفته‌ای می‌رفتم نیویورک پیش او. می‌چیدیم توی اتاق هتل و فقط درباره شخصیت تئو حرف می‌زدیم. این هم‌فکری توی تمام مراحل ادامه داشت. در میان تمام فیلم‌ها این همکاری برایم خیلی اصیل و درخشان بود. حتی وقتی فیلم‌برداری تمام شد من کاملاً در جریان بقیه مراحل بودم. نسخه‌های مختلف تدوین‌شده را برایم می‌فرستاد. مکالمات بی‌پایانی با هم داشتیم و داریم. او استعداد یگانه و کمیابی دارد و در پی ارضای بازار تجاری نیست، فیلم خودش را می‌سازد.»

### این یک نقش آگشن متعارف نیست:

«برای فیلمی در چنین اندازه‌ای یک نقش کاملاً غیرمتعارف است، چون در نیمه اول فیلم، پسر نمی‌خواهد آن‌جا باشد. به زور به فیلم کشیده می‌شود. خیلی آکراه دارد. خیلی غیرطبیعی‌ست که نقش اول فیلم بی‌احساس، بدگمان، افسرده، الکلی، و غمگین باشد. رفتارهای عجیب و غریبی از او سر می‌زد و یک‌جور اندوه فراگیر بر او حاکم بود.» ▶

ترجمه‌ها: ن. س.